# جلسه 11-64

**چهار‌شنبه - 12/10/97**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

 بحث راجع به استثنائات حرمت کذب بود.

عرض کردیم در مواردی که از ترک کذب انسان به حرج بیفتد، لاحرج حرمت کذب را بر می‌‌دارد. و همینطور اگر از ترک کذب انسان متضرر بشود، ‌یک سری روایات بود که مطرح کردیم گفتیم این‌ها دلیل بر این هستند که بخاطر دفع ضرر و لو مالی چه از خود انسان چه از مؤمن دیگر انسان می‌‌تواند دروغ بگوید، قسم دروغ بخورد. روایاتش را هم مطرح کردیم.

فرض سوم این است که تزاحم بشود بین حرمت کذب و یک تکلیف آخر. اینجا هم احکام تزاحم بار می‌‌شود؛ اگر آن تکلیف آخر اهم باشد یا مساوی باشد با کذب، جایز می‌‌شود ارتکاب کذب مقدمتا لتکلیف آخر.

## مرحوم تبریزی: در موارد تزاحم بین حرمت کذب و یک تکلیف آخر، حرمت کذب برداشته نمی‌شود چون مقدمه حرام موجب عجز از ذی‌المقدمة می‌شود مگر اهمیت آن احراز شود

مرحوم استاد فرمودند چون مقدمه حرام است و لو یک ذی المقدمة واجبی بر آن توقف دارد، حفظ یک مالی که واجب است حفظ آن، من امین هستم، باید حفظ کنم این مال را، ‌توقف دارد که یک دروغی بگویم تا این مال را بتوانم حفظ کنم، مقدمه حرام سبب عجز می‌‌شود از ذی المقدمة و لذا باید ترک کنیم این کذب را. مگر از خارج احراز کنیم اهمیت آن ذی المقدمة ‌را، ‌او بحث دیگری است. مثل این‌که دروغ بگویم برای حفظ جان یک مؤمن. خب حفظ جان انسان مؤمن اهم است. اما تا اهمیت آن واجب احراز نشود، توقف داشت امتثال آن واجب بر کذب، ‌جایز نیست من دروغ بگویم چون تحریم کذب موجب عجز از امتثال آن واجب می‌‌شود، ‌واجبی که مقدمه‌اش غیر مقدوره است می‌‌شود مقدور. و الممتنع شرعا کالممتنع عقلا، او اصلا قادر نیستم بر امتثال واجب، ‌تکلیف ساقط است.

## اشکال: لم لایعکس؛ حرمت کذب هم مشروط است به قدرت بر ترک. بنابراین تزاحم بین واجب و حرام مانند تزاحم بین دو واجب و بین دو حرام است که حکمش تخییر است

این فرمایش تمام نیست برای این‌که لم لایعکس. حرمت کذب هم مشروط به قدرت بر ترک است و با وجود یک تکلیف مزاحم به یک واجبی، اگر امتثال او لازم باشد عرفا من قادر بر ترک کذب نیستم چون من لازم است امتثال کنم آن واجب را و راه امتثال آن واجب ارتکاب کذب است. چه فرق می‌‌کند؟ تزاحم چه بین دو تا واجب باشد یا بین دو حرام باشد، چه جور شما قائل به تخییر هستید جناب استاد، ‌حالا اگر تزاحم بین مقدمه محرمه و یک ذی المقدمة واجب باشد، ‌او هم باید قائل بشوید به تخییر عند تساویهما و اگر یکی محتمل الاهمیة بعینه بود او متعین است. فرقی نمی‌کند.

مثلا اگر من بخواهم حج بروم باید دروغ بگویم در اداره گذرنامه تا به من گذرنامه بدهند، تزاحم می‌‌شود بین وجوب حج و حرمت این دروغ. چرا شما می‌‌گویید حرمت دروغ باعث می‌‌شود عرفا بگویند تو قادر بر حج نیستی؟ نه، چرا عکسش نمی‌گویید. وجوب حج باعث می‌‌شود بگویند تو قادر بر اجتناب از کذب نیستی، چه فرقی می‌‌کند؟

[سؤال: ... جواب:] چه تقدم زمانی. کسی که استطاعت مالیه دارد حج بر او واجب است. امروز محل ابتلاء من شده که در این اداره گذرنامه یک دروغ مختصری بگویم یا این زن‌هایی که از این کشورهای اندونزی، مالزی، این‌ها، می‌‌گویند اگر ما بخواهیم حج برویم باید گذرنامه‌مان را با عکس بی‌حجاب بدهیم صادر کنند، می‌‌شود باب تزاحم. مرحوم استاد طبق این فرمایش‌شان اینجا باید حرمت مقدمه را ما در نظر بگیریم مگر احراز کنیم اهمیت ذی المقدمة را از خارج. ... وجوب حج عند الاستطاعة آمده، حرمت کذب هم آمده دیگه.

## دلیل بر وجوب حفظ جان مسلمان دیگر علم به مذاق شارع است. اطلاق لفظی نداریم

[سؤال: ... جواب:] مسلم است که بخاطر حفظ جان یک مسلمان می‌‌شود دروغ گفت. البته از نظر فقهی که این داخل در بحث قبل هم می‌‌شود که کذب لدفع الضرر. ... حالا یک نظری مرحوم استاد داشتند که آیا ما دلیل لفظی داریم بر وجوب حفظ جان مسلمان دیگر یا حتی وجوب حفظ جان خودمان یا نه، آنی که حرام است قتل است، القاء نفس در تهلکه است، این حرام است اما این‌که بایّ‌ وجه کان جان مسلم دیگر را یا جان خودمان را واجب است حفظ کنیم؟ نظر عده‌ای این است که ما اطلاق لفظی نداریم‌، باید از مذاق شارع کشف کنیم و کشف از مذاق شارع همه جا میسور نیست. این یک مبنایی است که ایشان بر این اساس می‌‌گفتند اگر جان یک مسلمانی موقوف بر این است که شما کلیه‌تان را بدهید، حرام است. یک کلیه را می‌‌دهی جان یک مسلمانی حفظ می‌‌شود‌، ایشان می‌‌گفتند ما دلیل نداریم بر وجوب حفظ جان مسلمان دیگر. این را می‌‌فرمودند. بعد یک مطلبی ایشان مطرح کردند (این بحث‌ها اینجا جایش نیست، ‌حالا آقایان اشاره می‌‌کنند) می‌‌فرمودند ممکن است از آن روایت من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم، استفاده کنیم وجوب حفظ جان مسلمان دیگر را، او یا به لسان حال یا به لسان قال می‌‌گوید که مسلمان‌ها به نجات ما بیایید! ما آنجا اشکال می‌‌کردیم می‌‌گفتیم اگر این‌جور است این اختصاص به جان مسلمان ندارد، می‌‌گوید یا للمسلمین من زن ندارم بیایید پول جمع کنید برای من زن بگیرید، ‌یا للمسلمین من خانه ندارم، مستاجرم، ‌صاحبخانه من را از خانه بیرون کرده، پول جمع کنید برایم خانه بخرید. این‌ها که قطعا واجب نیست و لذا این حکم من سمع ینادی للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم باید حمل بر استحباب بشود.[[1]](#footnote-1) حالا این‌ها یک بحث‌هایی است ما ناقص مطرح کردیم، جایش اینجا نیست، حالا یک موقعی فرصت شد ان‌شاءالله بحث می‌‌کنیم. اجمالا دلیل بر وجوب حفظ جان مسلمان دیگر علم به مذاق شارع است که فی الجملة درست است ولی اطلاق لفظی نداریم. این اشکال وارد است، ‌چه کار کنیم، ‌اطلاق لفظی ندارد دیگه.

## فرض چهارم برای جواز کذب: اضطرار

فرض چهارم برای جواز کذب، فرض اضطرار است.

صاحب مکاسب مرحوم شیخ انصاری رضوان الله علیه فرموده که ادله اربعه تجویز می‌‌کند کذب در مورد اضطرار را.

اجماع در مقام یک دلیل تعبدی نیست. عقل هم بطور مطلق در موارد ضرورت حکم به تجویز کذب نمی‌کند

ما نفهمیدیم. اجماع که دلیل تعبدی نیست در مقام چون مستند مجمعین معلوم است. عقلا کجا حکم می‌‌کند به جواز کذب مطلق الضرورة؟ بله فی الجمله برای حفظ نفس محترمه، ‌کذب جایز است این را عقل حکم می‌‌کند اما مطلق ضرورات عرفیه، ‌عقل می‌‌گوید کذب جایز است؟‌ کجا عقل این را می‌‌گوید؟ حالا من ده ملیون پول دارم، اگر دروغ بگویم این ده ملیون را حفظ می‌‌کنم، آیا جایز است عقلا دروغ بگویم ده ملیون را حفظ کنم با این‌که شارع گفته که خدا دوست ندارد دروغگو را، خدا از دروغگو بدش می‌آید، دروغگو دشمن خداست؟ یک وقت می‌‌گویید انصراف دارد این خطاب شرعی یک بحث دیگر است اما یک وقت خطاب شرعی مطلق است، عقل می‌آید می‌‌گوید که من حکم می‌‌کنم به این‌که نباید حرام باشد کذب در این حال؟ کی عقل همچون حکمی می‌‌کند؟

آیات داله بر جواز کفر در مواضع تقیه فقط دلالت بر جواز کذب در خصوص تقیه می‌کند نه مطلق ضرورت

بله، کتاب و سنت تجویز کرده دروغ را در مورد ضرورت، ‌حرف خوبی است ولی جناب شیخ انصاری! این دو تا آیه‌ای که شما استدلال کردید برای جواز کذب عند الضرورة این‌ها تمام نیست. به روایات خوب بود استدلال می‌‌کردید.

این آیه من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان یا این آیه شریفه لایتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقاة. فرمودید که این دو آیه جواز کفر در موارد ضرورت را بیان می‌‌کند. یا در حال تقیه می‌‌گوید می‌‌شود مؤمنین کافرها را اولیاء خود قرار بدهند، ‌به طریق اولی پس کذب جایز می‌‌شود.

آقا! این دو تا آیه مربوط به تقیه است، بحث ما اعم است. بله در موارد تقیه دروغ جایز است بحثی نداریم اما ضرورت‌هایی که غیر تقیه است از این دو تا آیه می‌‌فهمیم که دروغ جایز است؟ خب این دو تا آیه مربوط به تقیه است. تقیه حسابش جداست، احکام خاصه خودش را دارد.

تنها دلیل بر جواز کذب در مطلق ضرورت، عمومات رفع ما اضطروا الیه است

بله اگر روایات را مطرح کنید روایاتی داریم که مثلا ما من محرم الا و قد احله الله لمن اضطر الیه. ضرورت همان اضطرار است. کذب در حال ضرورت را ما به عمومات رفع ما اضطروا الیه تجویز می‌‌کنیم. حرف خوبی است.

اینجا یک بحثی مطرح می‌‌شود که حالا که تجویز شد کذب عند الضرورة، ضرورت هم بعضی‌ها اشتباه معنا می‌‌کنند، ‌ضرورت را با تزاحم یکی می‌‌گیرند. نه، ‌ضرورت منحصر به فرض تزاحم نیست، ‌ضرورت عرفیه هم ضرورت است. عرف بگوید ناچارم، ‌ناچار شدم دروغ بگویم، ‌عرفا بگویند اضطر الیه، خب ما من شیء الا و قد احله الله لمن اضطر الیه. تزاحم با یک تکلیف دیگری نیست. مثلا در یک شرائطی قرار می‌‌گیرد که عرفا می‌‌گوید چاره‌ای نداشتم جز این‌که این دروغ را بگویم. مسامحه نمی‌کند، نه این‌که برای این‌که خانه‌اش را گران‌تر بفروشد دروغ می‌‌گوید، ‌او ناچاری نیست که، او ضرورت نیست که. نه، عرفا بگویند ضرورت داشتم، ‌ناچار شدم. منوط به صدق عرفی است.

## شیخ انصاری: مشهور جواز کذب در همه فروض چهارگانه (حرج، ضرر، تزاحم و ضرورت) را منوط به عدم امکان توریه می‌دانند. لایخفی که مشهور توریه را جایز می‌دانند

حالا بحث در این است که اگر امکان توریه باشد واجب است توریه بکند یا نه؟ بلاتشبیه راستی و حسینی بنا؟ است دروغ بگوید دروغ بگوید. و این بحث در مورد آن جواز کذب لدفع الحرج، ‌لدفع الضرر، عند التزاحم هم مطرح می‌‌شود که آیا اگر امکان تفصی بود با توریه کردن واجب است تفصی یا نه؟

شیخ انصاری فرموده ظاهر مشهور این است که بله، واجب است عند التمکن توریه بکند. و این ظاهر بزرگانی مثل شیخ مفید در مقنعه، شیخ طوسی در مبسوط، محقق حلی در شرائع، علامه حلی در قواعد، شهید اول و ثانی در لمعه و شرح لمعه است. در کدام بحث؟ در بحث حلف کاذبا لدفع الضرر.

## اشکال: کلام مشهور در خصوص حلف بالله کاذبا است نه مطلق کذب. شاید نکته‌اش عدم استخفاف به حلف بالله باشد

می‌گوییم جناب شیخ! این کلماتی که شما می‌‌گویید در مورد حلف کاذبا للضرورة آنجا گفتند توریه بکند مع الامکان خب این مختص به حلف است. اما در کذب بدون حلف که آنجا نگفتند.

[سؤال: ... جواب:] معمول حلف و متعارف حلف حلف به خدا یا مقدسات است. شاید آنجا گفتند مقدسات سبک شمرده نشود. بالاخره آنجا گفتند توریه بکند، دلیل نمی‌شود که بگویند کذب بدون حلف هم باید توریه بکنید.

## گرچه مقتضای قاعده اولیه حرمت کذب است در فرض امکان توریه لکن روایات در باب جواز کذب برای دفع ضرر، مطلق است

حالا ما کاری نداریم به اقوال، ‌خودمان حساب کنیم. اگر توریه حلال باشد، مقتضای قاعده این است که نباید انسان عند التمکن از توریه دروغ بگوید چون راه حلال هست. تا راه حلال هست چرا می‌‌روید راه حرام را انتخاب می‌‌کنید که دروغ باشد؟

و لکن این مقتضای قاعده است که اگر توریه حلال است که مشهور می‌‌گویند، علی القاعدة نمی‌توانی با فرض تمکن از توریه دروغ بگوید. اما روایاتی که داشتیم در مورد جواز کذب دفع ضرر مطلق بود. احلف بالله کاذبا و نج اخاک، مطلق بود، اعم بود از فرض امکان توریه یا عدم امکان توریه. البته ظاهر نج اخاک من القتل این است که بالاخره راهش عرفا همین است و لو بتوانی توریه بکنی.

یک وقت راست هم بگویی طرف بیشتر خوشش می‌آید می‌‌گوید خیلی خوشم می‌آید از شما، ‌کاش همه مثل تو بودند، ‌راست آمدی گفتی که من اینقدر ارز در جیبم هست، خب هر چی هست برو، رفیق‌هایت هم دارند با تو بروند. اگر این‌جوری است که معلوم است احلف بالله کاذبا و نج اخاک منصرف است. اما مجبوری بگویی نه، هیچ چیز همراهم نیست، ‌حالا می‌‌توانی توریه بکنی می‌‌توانی توریه نکنی. در روایت که نگفته تزاحم، ‌در روایت که نگفته ضرورت به کذب. گفته که به من می‌‌گوید که قسم بخور که چیزی همراهم نیست امام می‌‌فرماید قسم بخور، ‌خب نفرمود قصدت این باشد که چیزی همراهم نیست یعنی چیزی همراهم نیست که به عالم آخرت ببرم، ‌دستم خالی است. نه، این‌ها را لازم نیست قصد کنی توریه بشود.

[سؤال: ... جواب:] شما نکته این‌که شارع گفته می‌‌توانی دروغ بگویی، ‌مشروط نکرده به فرض عجز از توریه را بیان می‌‌کنید که شاید نکته‌اش این باشد که اگر مشروط بکنند به عدم امکان توریه یک سختی دارد برای مردم، ‌تا فکر کنند، ‌در ذهنش بیاید که چه جوری توریه بکند کار از کار چه بسا ممکن است بگذرد. بالاخره امام تجویز کند دروغ را و لو امکان توریه باشد.

## اشکال: اطلاق مفهوم موثقه سماعه (حلف کاذب در فرض اکراه و اضطرار جایز است) با اطلاق آن روایات تعارض می‌کند

فقط شبهه‌ای که هست این است که این روایات ممکن است معارض داشته باشد و الا اطلاق این روایات خوب است. اطلاق این روایات می‌‌گوید احلف بالله کاذبا و نج اخاک. معارضش موثقه سماعه است: عن ابی عبدالله علیه السلام اذا حلف الرجل تقیة لم یضره اذا هو أکره و اضطر الیه و قال لیس شیء مما حرم الله الا و قد احله لمن اضطر الیه. خب حضرت اول فرمود اذا حلف الرجل تقیة لم یضره، ولی بعدش قید زد: اذا اکره و اضطر الیه. این مفهومش چیه؟ مفهومش این است که اگر مکره و یا مضطر به دروغ نیست، مجاز نیست دروغ بگوید. خب این آقایی که می‌‌تواند توریه بکند، ‌طبق مسلک مشهور مضطر به دروغ نیست. پس مفهوم این روایت این است که اگر مضطر نشدی به این حلف کاذبا، ‌یعنی می‌‌توانستی توریه بکنی حق نداری دروغ بگویی، ‌این اطلاق مفهومش تعارض می‌‌کند با اطلاق آن روایات. اطلاق آن روایات احلف بالله کاذبا و لو تمکنت من التوریة، ‌اطلاق مفهوم این روایت می‌‌گوید تا مکره و مضطر به کذب نشدی دروغ نگو، ‌کسی که متمکن از توریه است مکره و مضطر به کذب نیست.

این اشکالی است که مطرح می‌‌شود.

## پاسخ: صحیحه اسماعیل اشعری (حلف کاذب بر حفظ مال برادر دینی جایز است) در خصوص فرض عدم اکراه و اضطرار است و مطلق است نسبت به امکان توریه

به نظر ما جواب از این اشکال این است که ما یک روایتی داریم صریح در جواز حلف کاذبا و لو اضطرار و اکراه نیست. ما پذیرفتیم، تعارض می‌‌کند روایات مجوزه حلف بالله کاذبا لدفع الضرر با این موثقه سماعه، ‌ولی ما یک روایتی برای شما می‌‌خوانیم، این روایت در خصوص فرض عدم اکراه و ضرورت تجویز کرده کذب را. این روایت می‌‌شود اخص مطلق از موثقه سماعه. این روایت صحیحه اسماعیل بن سعد اشعری است عن ابی الحسن الرضا علیه السلام: قال سألته عن رجل احلفه السلطان بالطلاق او غیر ذلک فحلف قال لاجناح علیه و عن رجل یخاف علی مال من السلطان فیحلف لان ینجو منه قال لاجناح (تا اینجا را کار ندارم) و سألته هل یحلف الرجل علی مال اخیه کما یحلف علی ماله قال نعم. آدم می‌‌تواند قسم بخورد برای حفظ مال برادر دینی‌اش؟ امام فرمود بله.

خب این‌که نه فرض اضطرار است نه فرض اکراه. مال برادر دینیم از بین می‌‌رود چه ربطی به من دارد؟ عرفا صدق اضطرار و اکراه نمی‌کند. صدق می‌‌کند انا مضطر؟ آقا! من ناچارم دروغ بگویم، [به او می‌‌گویند] چه ناچاری. من ناچارم دروغ بگویم که این دویست دلاری که در جیب این دوستم هست، مصادره نشود. [این درست نیست. آدم] با رفیقش تا لب جهنم می‌‌رود در جهنم که نمی‌رود. اگر بناء باشد بخاطر رفیقش دروغ بگوید مجوز می‌‌خواهد. نمی‌گویند انت مضطر، نمی‌گویند انت مکره ولی این روایت تجویز کرد، ‌فرمود نعم اشکال ندارد. در خصوص فرض عدم اضطرار و عدم اکراه تجویز کرد‌ قسم دروغ را.

[سؤال: ... جواب:] هل یحلف الرجل علی مال اخیه، در خصوص فرض عدم اضطرار و عدم اکراه تجویز کرد و اطلاق دارد و لو متمکن از توریه باشد. این اطلاق دارد، قطعا موردش ضرورت نیست. و اطلاق دارد چه توریه بتوانی بکنی چه توریه نتوانی بکنی ما تجویز می‌‌کنیم حلف کاذبا را. با این‌که حلف کاذبا در این مورد حفظ مال برادر دینی مصداق اضطرار و اکراه نیست.‌ ... یعنی نسبت به مال برادرت توریه می‌‌توانی بکنی لازم نیست توریه کنی، ولی نسبت به مال خودت باید توریه کنی؟ آخه یک کم ذوق فقهی هم خوب است. برای حفظ مال برادر دینیت دروغ بگو، ‌توریه هم لازم نیست اما برای حفظ مال خودت حتما باید توریه کنی، ‌آخه فقهیا محتمل است؟

[سؤال: ... جواب:] اگر با راست گفتن بدون دردسر می‌‌تواند مال را حفظ کند عرفا منصرف است از این روایات که می‌‌گوید احلف بالله کاذبا و نج اخاک. اما اگر باید خلاف واقع بگوید، خب روایت تجویز کرده مطلقا چه بتوانی توریه بکنی چه نتوانی توریه بکنی. اطلاق دارد. ... ظهور ندارد در فرض اضطرار به کذب.

[سؤال: ... جواب:] دفع ظلم واجب است؟ این همه مردها به زن‌هایشان ظلم می‌‌کنند، شما برای چی آمدی درس؟ از صبح برو دم خانه‌های همسایه‌ها و فامیل‌ها، ‌دفع ظلم بکن. ‌مگه دفع ظلم واجب است؟ ... لاتَظلمون و لاتُظلمون، لاتُظلمون یعنی لازم نیست ظلم را قبول کنید، ‌نهی در مقام توهم وجوب است نه این‌که حرام است قبول ظلم. بله زیر بار ستم رفتن، این شعرهایی که می‌‌خوانید یک بحث دیگر است که زیر بار ستم نمی‌کنی زندگی. حالا بحث اسلام و مسلمین و دفاع از اسلام، دفاع از مسلمین بحث دیگری است اما دفاع شخصی از ظلم، حالا یک آقایی دارد سیلی می‌‌زند به گوش یکی دیگر، ‌شما واجب است دفاع از مظلوم بکنی دلیل نداریم. بله نهی از منکر واجب است. نهی از منکر عند احتمال التاثیر.

[سؤال: ... جواب:] من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم، عرض کردیم او را حتما باید حمل بر استحباب کرد. مثل آن روایتی که می‌‌گوید من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم. خداییش اگر این روایت بگوید فلیس بمسلم یعنی واقعا گنهکار است، تمام مَن فی المجلس بدون استثناء گنهکار هستند. کجا اهتمام دارید به امور مسلمین؟

[سؤال: ... جواب:] چه اشکال دارد؟ برای این‌که مال یک مسلمان را حفظ کنید، نمی‌خواهید دروغ بگویید خب نگویید، ‌بگذار مال برادر دینیت را ببرند و لکن این شتر در خانه خودت هم یک روزی می‌‌خوابد. امروز مال او را می‌‌برند دفاع از او نمی‌کنند فردا مال تو را می‌‌برند هیچکس نمی‌آید از تو دفاع کند. گناه نمی‌کنی، نماز هم پشت سرت می‌‌خوانیم، اما اگر یک روزی مال تو را بردند و هیچکس نیامد از تو دفاع کند نگو چرا. خدا تجویز کرده که برای دفاع از مال مسلمان می‌‌توانی دروغ بگویی اما نه واجب است دروغ گفتن نه واجب است دفاع کردن. ... یعنی شارع نمی‌تواند بگوید یحرم الکذب الا لدفع الضرر عن الاخ المؤمن؟ ما که نگفتیم حکم عقل است، ‌اطلاق ادله است.

## شیخ انصاری: قد یقال: فقهاء باید در معاملات هم جواز کذب را منوط به عدم امکان توریه می‌کردند. چون صحت معاملات منوط به قصد است و قصد مورد اکراه و اضطرار نیست

مرحوم شیخ انصاری در اینجا یک بحثی را مطرح کرده و آن بحث این است، گفته که چطور اصحاب آمدند در این بحث گفتند که یجوز الکذب لدفع الضرر عن النفس او عن الغیر بشرط عدم تمکن از توریه، اینجا این‌جور گفتند، ولی در بحث معاملات، ‌یک آقایی می‌‌گوید که باید زنت را طلاق بدهی، باید خانه‌ات را بفروشی، خب شما می‌‌توانید قصد نکنید، ‌بگویید زوجتی طالق، ‌مقصودتان از طلاق این است که یعنی آزاد است از قید و بند نه این‌که طالق من الزوجیة، آزاد است، ‌من او را آزاد کردم، ‌راحت باشد.

[سؤال: ... جواب:] یادش بدهید خب. حالا اگر یک کسی خواست یاد بگیرد، می‌‌توانست بگوید بعت داری مقصودش این باشد که یعنی آن خانه‌ای که سی سال پیش داشتم فروختم بعت داری ولی آن مکره فکر می‌‌کند که داری این خانه‌ات را می‌‌فروشی.

چرا آنجا گفتند شرط رفع اکراه نسبت به این صحت عقد یا ایقاع اکراهی این نیست که نتوانی توریه بکنی؟ خب آنجا هم خوب بیایند بگویند آقا!‌ این مکره که اکراه نمی‌کند بر این‌که شما قصد جدی بکنی طلاق زوجه را، ‌اکراهت می‌‌کند بر تلفظ به زوجتی هی طالق، چرا دیگه قصد کردی؟ چرا دیگه قصد انشاء کردی؟ می‌‌دانستی که با تلفظ هی طالق دفع ضرر از تو می‌‌شود، چرا دیگه قصد کردی؟ با تلفظ به بعت داری ضرر از تو دفع می‌‌شود، ‌چرا قصد کردی؟‌ قصد انشاء کردی؟

مرحوم شیخ فرموده انصافا این اشکال در معاملات خیلی اشکال قوی است. اگر کسی بتواند و توجه دارد که مکره بر تلفظ به این عقد یا ایقاع است، ‌قصد انشاء هم بکند جای اعتراض دارد که تو که مکره نبودی به بیع جدی، ‌طلاق جدی، مکره بر تلفظ بودی چرا قصد طلاق جدی کردی؟

و لذا این اشکال می‌‌ماند که چرا علماء در آنجا در باب معاملات گفتند عقد اکراهی باطل است و لو امکان عدم امکان قصد جدی باشد. فرق بین این دو مسأله چیه. این بحث مهمی است، ان شاء‌الله هفته‌ آینده دنبال می‌‌کنیم.

1. ماتن: مناسبت حکم و موضوع در روایت اقتضاء می‌کند که مورد روایت امور بسیار مهم و حیاتی باشد و لااقل قدرمتیقنش این امور است. عرفا فقط در امور حیاتی می‌گویند یا للمسلمین، ضمن این‌که ظاهر نفی اسلام هم مانند نفی ایمان، حرمت فعل است. بنابراین مفاد روایت این است که اجابت حاجات بسیار مهم و حیاتی واجب است و منها حفظ جان مسلمان. [↑](#footnote-ref-1)